

درآمدی بر شناخت کارل بارت

(قسمت دوم و پایانی)

نوشته جان وبستر

ترجمه و تلخیص: میشل آقامالیان

تقدیم به پسر عزیزم، آدریان، با آرزوی موفقیت‌های بیشتر در تحصیل و زندگی

چکیده

در شمارهٔ پیشین ترجمهٔ قسمت نخست مقاله تقدیم شد که بیشتر بر شرح وقایع مهم زندگی بارت و اهمیت نقش و اندیشهٔ او در الهیات قرن بیستم تمرکز داشت. در این مقاله که شامل قسمت دوم و پایانی است، ضمن تکمیل بحث شمارهٔ قبل، به خصوصیات آثار بارت، موضع او در قبال مدرنیته و الهیات لیبرالی، و شیوهٔ تفسیر آثار بارت پرداخته شده و همچنین به این نکتهٔ بسیار مهم توجه شده که در پرتو چاپ آثار منتشر نشدهٔ بارت، اکنون می‌توان خوانشی متفاوت و دقیق‌تر از الهیات او داشت و برخی از تعبیر قدیمی کلیشه‌ای را کنار گذاشت. در مقالهٔ حاضر، نظر به جزئیاتی که برای خوانندهٔ فارسی‌زبان چه‌بسا ملال‌آور و فاقد موضوعیت می‌بود، بر آن شدیم مابقی نوشتار دکتر وبستر را به صورت تلخیص و ترجمه تقدیم خوانندگان علاقه‌مند سازیم. ضمناً برای روشن شدن برخی از مفاهیم و اصطلاحات خاص الهیاتی و ابهام‌زدایی از آنها، توضیحاتی را به متن افزوده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: کارل بارت، الهیات دیالکتیکی، مدرنیته، تفسیر، اخلاق

بارت کماکان متفکری بسیار نقاد باقی ماند، حتی زمانی که بیشتر به مضامین اعتقادی و به روشی توصیفی روی آورد. او با حمله بی رحمانه‌اش در جزوه «نه!»^۱ به استقبال همکار پیشین خود امیل برنر از الهیات طبیعی، نه فقط با گروه سابق الهیدانان دیالکتیکی برای همیشه وداع کرد، بلکه با این کار مدرکی به دست چندین نسل از خوانندگان آثارش در آمریکای شمالی داد تا تصور کنند او در اصل فردی جدلی (و از نوع گستاخ آن هم) بوده است و نه الهیدانی که به معنی ایجابی کلمه، نظامی الهیاتی برای کلیسا پدید آورده است. کار بسیار مهمتری که بارت در برابر خود می دید این بود که بنیادی الهیاتی برای اقدام کلیسا در واکنش به تسلط حزب نازی بر آلمان پدید آورد. در اوایل دهه ۱۹۳۰ بارت در برابر «انکشافی عظیم از دروغ پردازی و وحشیگری بشری از یک سو، و حماقت و ترس بشری از سوی دیگر»^۲، نقشی کلیدی در سیاست کلیسا پیدا کرد. رهبری او در این خصوص اهمیتی حیاتی داشت، چه در نوشته‌های پی در پی اش - از همه مهمتر، «هستی الهیاتی برای امروز»^۳ - و چه در حضور فعالانه‌اش در کلیسای نوظهوری که به کلیسای اعترافی^۴ موسوم شد - حضور فعالانه او در این جنبش، در نقش عمده‌ای نمادینه شد که در نوشتن «اعلامیه الهیاتی بارمین» در سال ۱۹۳۴ بر عهده داشت. شاید تمایل بارت به اینکه منزلت اجتماعی و فرهنگی کلیسا را به هر قیمتی که شده حفظ کند، کمتر از رهبران دیگر پروتستان در آلمان آن زمان بود، و هم از این رو می توانست در قبال رخدادهای مربوط به استیلای نازی‌ها، موضع گیری الهیاتی بسیار شفافی داشته باشد،

1. K. Barth, 'No! Answer to Emil Brunner' in *Natural Theology* (London: Geoffrey Bles, 1946), pp. 67-128.

2. Barth, *How I Changed My Mind*, p.45.

3K. Barth, *Theological Existence Today* (London: Hodder and Stoughton, 1933).

۴- منظور مجموعه کلیساهایی است که حاضر نشدند در بست خود را در اختیار هیتلر قرار دهند و کلیسا و تصمیمات و تعلیمات آن را با سیاست‌های نازی‌ها تطبیق دهند. البته، این موضع اعتراضی بی‌پاسخ نماند و رهبران این جنبش و حامیان‌شان به مرور مورد تهدید و رفتارهای بسیار خشن حکومتگران قرار گرفتند. (مترجم)

که در آن کلیسا صرفاً بر اساس اعتراف خود به عیسای مسیح همچون «کلمه واحد خدا که باید به او گوش سپرد و توکل کرد و در زندگی و مرگ مطیعش بود»^۱ تعریف می‌شد.

آنچه به رهبری او در حیات کلیسای آلمان پایان بخشید، برکناری از تدریس و بازگشت به سوئیس در ۱۹۳۵ بود. بارت تا زمان بازنشستگی به تدریس در بال ادامه داد. مهمترین کار او در آنجا «دگماپژوهی‌های کلیسا» بود که نخست به صورت درسگفتار برای شماری فزاینده از دانشجویان ارائه شد، و سپس متن نهایی این درسگفتارها، در مجلدات پیاپی، انتشار یافت. بارت در میانه جنگ جهانی دوم نوشت: «دگماپژوهی‌ها همواره با من بوده، و آگاهی مستمری از آنچه باید برای من به عنوان یک متفکر، موضوع محوری و اساسی باشد، بخشیده است» (دک^۲ جلد ۲/۲، ص ۹). کار روی این مجموعه بی‌اندازه برای بارت جذاب بود، و حجم عظیم آن انگیزه‌ای کافی برای عقل و اراده‌اش ایجاد می‌کرد. همان‌گونه که او نوشت، بر حجم کار مدام افزوده می‌شد. بارت تلاش داشت با توجه به زمینه‌های تاریخی و مضامین کتاب مقدس به بازانديشي در اصول عقاید مسیحی پردازد و به‌خصوص به تعلیمات مربوط به نهضت اصلاحات کلیسا علاقه‌مند بود. در این میان، آموزه «گزینش ازلی» توجه او را به‌طور خاص جلب کرده بود. بارت همچنین تلاش داشت نگاهی جدید به برخی از این آموزه‌ها داشته باشد. البته او نیک می‌دانست که اقدام به چنین کار سترگی نیازمند «زمان و مکان است». جنگ جهانی دوم به‌تازگی پایان یافته بود و بارت از سرعت پیشرفت خود رضایت نداشت و معتقد بود که بر شتاب

۱- ماده اول در بیانیه الهیاتی بارون که در منبع زیر نقل شده است:

A. C. Cochrane, *The Church's Confession Under Hitler* (Philadelphia: Westminster, 1962), p. 239.

۲- علامت اختصاری برای دگماپژوهی‌های کلیسا که در انگلیسی به صورت CD نمایش داده می‌شود (مترجم).

کار می‌بایست افزود می‌شد. البته، در نهایت نیز مجموعه‌ای که در دست تألیف داشت ناتمام ماند، زیرا بیمار شد و از طرفی نیز با دور شدن از کلاس درس، از انگیزه‌ای که تدریس به او می‌بخشید محروم شد.

کار روی دگماپژوهی‌ها مانع از فعالیت‌های دیگر بارت نشد، به طوری که همچنان به دعوت‌هایی که برای ایراد سخنرانی و خطابه از او می‌شد پاسخ می‌گفت و در اواخر دهه ۱۹۴۰ نقشی کلیدی در نهضت اتحاد کلیساها ایفا کرد. همچنین ارتباطات گسترده‌ای با افراد چه از راه مکاتبه و چه به طور حضوری داشت و به بسیاری از دانشجویانی که به بال می‌آمدند تا رساله خود را زیر نظر او بنویسند وقت می‌داد. در کنار تمام این فعالیت‌ها او آثار کم‌حجم‌تری تألیف کرد و همیشه هم در یکی دو جبهه درگیر بحث و مجادله بود. او اغلب منتقد نظام سیاسی سوئیس بود و در دهه ۱۹۵۰ با انتقاد شدید از مواضع ضد کمونیستی آمریکا و اروپا و تجهیز نظامی مجدد آلمان، موجی از انتقادات را متوجه خود ساخت. پس از بازنشستگی در پایان ترم زمستانی سال ۱۹۶۱-۶۲ بارت برای یک رشته سخنرانی راهی آمریکا شد. انتشار مجموعه سخنرانی‌هایش تحت عنوان «الهیات انجیلی»^۱ به منزله وداع او با تدریس رسمی در دانشگاه بود. او به طور مرتب مشغول سخنرانی، تألیف و تدریس غیررسمی بود تا اینکه در اوایل ۱۹۶۴ سلامت خود را از دست داد و تا دو سال یا در بیمارستان بستری بود یا در خانه مشغول طی دوره نقاهت. همین سبب شد کار روی آثار اصلی‌اش ناتمام بماند. با این حال، در ۱۹۶۶ توانست به رم برود و با کسانی که در دومین شورای مهم کلیسای کاتولیک موسوم به شورای دوم واتیکان حضور داشتند، گفتگو کند. ضمناً یک قطعه نهایی از دگماپژوهی‌های کلیسا را همراه با شماری نوشته‌های کم‌حجم‌تر دیگر به چاپ سپرد. بر سال‌های پایانی زندگی بارت احساس

«آزردگی، اضطراب، خستگی، خواری و اندوه» سایه افکنده بود. این احساسات بویژه از توان باختگی‌های کهنسالی ناشی می‌شد. بارت می‌گفت: «حرکت من در تمام جهات محدود شده. دوره گشت و گذار و پیاده‌روی و دویدن و دوچرخه‌سواری تمام شده. دوره سخنرانی برای جماعت انبوه و شرکت در کنفرانس و غیره هم گذشته است. هر چیزی زمان خود را دارد و برای من ظاهراً دوره تمام این چیزها به سر آمده.» بارت می‌دانست که دوره کار حرفه‌ای‌اش تمام شده؛ اما در مواقعی نیز از خود سادگی و آرامش دلپذیری نشان می‌داد. نمونه‌اش، مجموعه‌ای کوچک از نوشته‌های مربوط به ماه‌های پیش از مرگش است که «واپسین وصایا» نام دارد. بارت در دهم دسامبر ۱۹۶۸ چشم از جهان فروبست.

بارت شخصیتی قوی و پیچیده داشت. زندگی او همچون آثارش، حاکی از دقت نظر و کنجکاوی بسیار بود: برای او مردم، مکان‌ها، رخدادهای و ایده‌ها بسیار جالب و جذاب بودند و به تمام تجلیات گوناگون دنیای اطراف علاقه نشان می‌داد. به انجمن دانشجویان بین‌المللی بال علاقه بسیار داشت و دانشجویان اغلب درباره تجربه خود از سمینارها و سخنرانی‌های بارت می‌گفتند که با «پویایی‌های اندیشه‌هایی نو» روبه‌رو می‌شوند. جالب است که بارت می‌توانست در عین فعالیت در عرصه زندگی عمومی، تمرکز بالای خود را برای کار روی اثر سترگش، دگماپژوهی‌ها، حفظ کند و از آنچه «ضرورت و زیبایی کار ذهنی جدی و مستمر» می‌خواندش لذت وافر ببرد. فعالیت‌های عمومی انرژی زیادی از او می‌گرفت، اما بارت نمی‌توانست از آنها صرف‌نظر کند و گویی در تلاقی گاه زندگی اجتماعی و فعالیت فکری خود می‌توانست در همان حال که پایگاه استواری در متن و بطن زمانه خود داشت، به سبب آنچه در دنیای درونش، در ساحت فکر و اندیشه و تعقل جریان داشت، از محدودیت‌های بالقوه شرایط خود آزاد باشد.

شخصیت بارت دارای نوعی دافعه هم بود. گاه زبان به انتقادات تند و ویرانگری از افراد و دیدگاه‌ها و نهادها می‌گشود و همین زبان تند، روابط او را چه در ساحت زندگی عمومی و چه خصوصی با مشکلات و گسیختگی روبه‌رو می‌کرد. این دست تجربیات موجب می‌شد او برای توضیح علت انزوایش به خود و دیگران، خود را در نقش فردی وانهاده متصور شود و ادعا کند که دیدگاه‌های اصلی و اولیه‌اش را درست نفهمیده‌اند یا دیگران با تعلیمات و اقدامات خود به آنها بی‌توجهی کرده‌اند و غیره و غیره. در مواقع دیگر، برای دفاع از خود به طنز و طیبت و وارونه‌گویی متوسل می‌شد تا هم خود را از دست منتقد وارهانند و هم تأثیر منفی سوبیه‌های تند شخصیت خاص خود را تعدیل کند.

همین شخصیت بی‌آرام چندوجهی در پس نوشته‌های بارت قرار گرفته، اما این را نباید به این معنی تعبیر کرد که الهیات بارت نوعی حدیثِ نفسِ رمزگذاری شده است، زیرا او متفکری با معیارهای کاملاً عینی بود. اما از طرفی هم، در تمام نوشته‌های او سوبیه‌ای عمیقاً شخصی وجود داشت (به گونه‌ای که کم‌وبیش هرگز از موضع تحقیقی «بی‌طرفانه» دست به قلم نبرد) و این دقیقاً از آن‌رو بود که آنچه می‌اندیشید و می‌نوشت همان خود او بود.

مطالعه آثار بارت

خواندن آثار بارت ساده نیست. آثار بارت چنان حجیم و پیچیده است که نمی‌توان خلاصه‌ای شسته‌ورفته از آنها ارائه داد. از این گذشته، شیوه نگارش او به‌خصوص در «دگماپژوهی‌های کلیسا» برای خوانندگانی که در پی استدلال خطی هستند، مطبوع نیست. مفسران اغلب به ساختار موسیقایی نوشته‌های مهم بارت اشاره داشته‌اند: ابتدا موضوع را بیان می‌کند، سپس با شرح و بسط‌های طولانی آن را پرورش می‌دهد و بدین گونه از خواننده دعوت می‌کند تا موضوع را از زوایای گوناگون و در ارتباط آن با موضوعات مختلف ملاحظه کند. هیچ مرحله‌ای از استدلال قطعی نیست، بلکه

جوهره استدلال بارت را فقط در کلیت اثر می‌توان دید. هم از این‌رو، دیدگاه‌های بارت را دربارهٔ هیچ موضوعی نمی‌توان در یک جملهٔ واحد یافت (حتی اگر خودش به این مطلب تصریح کرده باشد)، بلکه فقط در ارتباط متقابل طیفی از بیانات او دربارهٔ یک موضوع می‌توان به دیدگاه او پی برد.

افزون بر این، بسیاری از خوانندگان آثار بارت با لحن جسورانهٔ خاصی روبه‌رو می‌شوند که پُل تیلیش در وصف آن گفته است: «نوعی مطلق‌گرایی اهریمنی که حقیقت را مثل سنگ بر سر مردم می‌باراند بی‌پروای اینکه آنها می‌توانند قبولش کنند یا نه.»^۱ به‌طور قطع رد و نشانی از این خصوصیت در آثار بارت می‌توان یافت (این محدود به بعضی از نوشته‌های بارت نیست)، و در قسمت‌های زیادی از نوشته‌هایش روش او جدلی است. اما بهترین تعبیر برای این شیوهٔ او عبارت از این است که بارت سعی داشت با نقد شدید آرای دیگر، به دفاع از دیدگاه‌های قوی پردازد (که به داوری مراجع رسمی آموزه‌های الهیاتی نامطلوب بودند). برای مثال، همچون برخی از نویسندگان فمینیست، بارت صلاح می‌بیند برخی از سنت‌های فکری غالب را که راه بر پذیرش مناسب اعتقادات او بسته‌اند، بی‌اعتبار سازد. اما همچنین باید به این نکته نیز توجه داشت که در آثار بارت نقد معمولاً تابع توصیف است، بخصوص در آثار پسین او. از این گذشته، باید توجه داشت که بارت در قرائت خود از آثار متفکرانی که با آنها همدلی نداشت توانست در کمال نظربلندی و سعهٔ صدر نیز عمل کند. برای مثال، سراپا با شلایرماخر مخالف بود اما آثار او را در کمال احترام و ملاحظه نقد می‌کرد. این را هم باید افزود که برای بارت الهیات رشته‌ای دانشگاهی همچون رشته‌های دیگر نبود، بلکه در نهایت به معنی سخن گفتن

1. P. Tillich, *Systematic Theology III* (Chicago: University of Chicago Press, 1963), p. 186.

دربارهٔ خدا و در حکم فعالیت معنوی کلیسا بود که به هدف تهذیب و تزکیهٔ گفتار و اندیشهٔ آن صورت می‌گرفت، و جنبه‌ای از تقدّس آن بود. بارت را بیشتر می‌توان الهیدان «مثبت یا ایجابی» دانست تا نظری یا انتقادی و یا دفاعیه‌پرداز. او بر این باور بود که ماده و مایهٔ الهیات در انکشاف^۱ الهی فراهم آمده است و بنابراین، دلایل ایمان را در جایی به جز انکشاف الهی نمی‌جست، و سعی نداشت به کشف اشتراکات ایمان مسیحی با دیدگاه‌های دیگر دربارهٔ زندگی بپردازد. بارت معتقد بود که آنچه الهیات مسیحی را هدایت می‌کند حقیقت داده‌شده یعنی منکشف‌شدهٔ مسیحی است و همین باید معیاری برای ارزیابی گفتار و اقدامات کلیسا باشد؛ به این ترتیب، الهیات دستمایهٔ گفتمانی است که در نقد خود صورت می‌گیرد. واقعیت این است که غوطه‌خوردن بارت در الهیات مسیحی و اینکه او از همان ابتدا با یقینی آغاز می‌کند که برای دیگران در مراحل بعدی دستیاب می‌شود، خواندن آثارش را برای کسانی که همچون او چنین در متون و آموزه‌ها و موضوعات الهیات مسیحی غوطه‌نخورده‌اند، یا با این روش همدلی ندارند، دشوار می‌سازد. نه محتوای الهیات او و نه شیوه‌های او، برای کسانی که آموخته‌اند بهترین روش برای پرداختن به الهیات مسیحی این است که ابتدا تعریفی از دین یا معیاری عمومی برای تفحص عقلی داشته باشند، چندان واجد معنا نیست.

اما این نامأنوس بودن دنیای فکری بارت جنبه‌ای از موضوعی گسترده‌تر است که پیش روی خوانندگان آثارش قرار دارد. او مدام برخلاف برخی از عادات فکری جاقفادهٔ مدرنیته عمل می‌کند. برای مثال، در نوشته‌های اولیه‌اش، این دیدگاه را مفروض نمی‌گیرد که تاریخ واقعیتی جامع‌تر و بنیادی‌تر از «انکشاف» است. مثلاً، در «دگماپژوهی‌های کلیسا»، بارت بر پایهٔ همین نگرش، تعبیر مدرن از هویت اخلاقی

۱- برای لفظ revelation از معادل وحی نیز استفاده شده که در برگردان متون الهیات مسیحی به فارسی چندان

انسان را که بر آگاهی اخلاقی، قصد و انتخاب همچون اصول موضوعه متمرکز است، رد می‌کند. این بدان معناست که در موارد کلیدی، بارت گاه به صورت خیلی عیان از سنت‌های ایدئالیستی و سوژه‌مدار فرهنگ عقلی مدرن فاصله می‌گیرد. این سنت‌ها هنوز اعتبار و مرجعیتی چشمگیر در الهیات مسیحی غرب، چه در الهیات لیبرالی پروتستان و چه در آشکال تجدیدنظر طلب الهیات کاتولیکی دارند، و هنوز پذیرش کار بارت را دشوار می‌سازند. همچنین می‌توان افزود که هر جا آنها افول کرده‌اند - همچنان که در برخی از مکاتب الهیاتی «پسا-لیبرالی» اخیر - احیای اندیشه بارت اغلب یا یکی از علل شتاب‌دهنده این جریان بوده یا نتیجه مهم آن.

از همین رو، یکی از ثمربخش‌ترین شیوه‌های مطالعه بارت این است که به اندیشه او در بستر کلی‌تر افول «مدرنیته» بنگریم - یعنی افول متافیزیک ایدئالیستی و فرهنگ فلسفی، اخلاقی، و دینی سوژکتیویته. رابطه بارت با مدرنیته بسیار پیچیده است، و این در حکم ساده‌سازی بیش از حد موضوع خواهد بود که او را کلاً مخالف مدرنیته یا در موضع نفی آن و یا نوعی تصویر واژگون از مدرنیته بدانیم که هیچ‌گاه نتوانست گریبان از چنگ آن برهاند. به‌طور قطع، بارت شخصیتی محوری در زوال سنت مدرن در عرصه الهیات مسیحی بود: چهل سال تمام سفت و سخت به نقد این سنت و افشای آنچه ضعف مهلک آن می‌دانست پرداخت و شیوه‌ای کاملاً متفاوت برای اندیشه‌ورزی الهیاتی عرضه داشت. نکته‌ای که کمتر به آن توجه شده این است که بارت از جهات مهمی وارث همین سنت بود، و حتی زمانی که استدلال‌های تند و تیزی علیه آن می‌کرد، گاه آنچه چارچوبی برای نقدهای او فراهم می‌ساخت همین سنت بود. بارت به چیزی بسیار بیش از دوره خود اشاره داشت آنگاه که در پایان عمر نوشت: «من فرزند قرن نوزدهم هستم.»^۱ یکی از شیوه‌های عمده همسخنی بارت

1. K. Barth, *A Late Friendship* (Grand Rapids: Eerdmans, 1982), p.3.

با میراث قرن نوزدهمی خود، اشتغال ذهنی اش به این بود که شرحی از رابطه خدا با انسان ارائه دهد. در یکی از کارهای قبلی اش، نمود این اشتغال ذهنی، تلاش سخت او برای ارائه پاسخی رضایت‌بخش به این پرسش بود که: خدا چگونه برای ما «خدا» است؟ در نوشته‌های پخته‌تر بعدی اش که به بررسی آموزه‌های ایمانی اختصاص داشت، این پرسش با اندکی تغییر به این صورت درآمد: چگونه خدا «برای» ما خداست؟ پاسخ‌های بارت به این پرسش‌ها همواره شامل نفی برخی از مفروضات اساسی الهیات قرن نوزدهم بود. اینها عبارت بودند از: تقدم تجربه دینی فرد به مثابه فاعل شناسایی یا سوژه، این همان انگاشتن خدا با ارزش‌های اخلاقی، و این دیدگاه برخی از الهیدانان لیبرال درباره عیسی مسیح که او را صرفاً کهن‌نمونه آگاهی دینی و اخلاقی می‌دانستند. بارت همگام با تکامل اندیشه اش، به گونه‌ای فزاینده یقین می‌یافت که هر پاسخی به پرسش از رابطه خدا با انسان چنانچه از واقعیت مفروض و بنیادین حضور خود خدا در عیسای مسیح صرف‌نظر کند، رضایت‌بخش نیست. شرح و تفصیل بارت از این واقعیت چنان درخشان بود که به تنهایی توانست عمارت عظیم الهیات لیبرالی قرن نوزدهم را در هم بکوبد. حتی با وجود این، نباید تداوم چشمگیر سنت الهیات قرن نوزدهم را از یاد برد که بارت درباره آن می‌گوید: «وظایف قرن نوزدهم برای ما هم باقی مانده.»^۱ بنابراین، بارت متفکری بود که هم عمیقاً وامدار سنت‌های فکری مدرنیته بود و هم منتقد سفت‌وسخت آنها. بنابراین، اگر بارت الهیات پروتستانی را که در قرون هجدهم و نوزدهم در آلمان تکوین یافته بود کوید، این کار را از درون این سنت انجام داد.

1. K. Barth, "Evangelical Theology in the Nineteenth Century", in *the Humanity of God* (London: Collins, 1967), p. 12.

تفسیر بارت

چشم‌انداز مطالعات بارتی در دو دههٔ اخیر تغییرات چشمگیری یافته. در الهیات کشورهای انگلیسی‌زبان، این تغییر از نگرشی پذیرا تر نسبت به اصول اعتقادات مسیحی ناشی شده و خود این نگرش نتیجهٔ آن است که الهیات لیبرالی یا تجدیدنظر طلب تا اندازه‌ای دچار افول شده و جا به تعاملی سازنده تر با ارتدکسی (درست‌باوری) مسیحی داده است. دلیل دیگر آنکه در دهه‌های متعاقب مرگ بارت، نوشته‌های او فارغ از حب و بغض مورد مطالعهٔ دقیق تر قرار گرفته و بنابراین، داوری‌های سنجیده تری دربارهٔ افکار این الهیدان شکل گرفته‌اند. از سوی دیگر، مؤسسهٔ Gesamtausgabe (مجموعه آثار) در سوئیس که مسئول حفظ آثار بارت است اقدام به چاپ و نشر دستنوشته‌های چاپ نشدهٔ او کرده و حجم گسترده تری از آثار او را در دسترس قرار داده است که نه فقط شامل بسیاری از نوشته‌های غیردانشگاهی او هستند نظیر خطابه‌ها، نامه‌ها، سخنرانی به مناسبت تأیید اعضای جدید کلیسا و غیره، بلکه دوره‌های مهمی از دروس او را بخصوص در دههٔ نخست تدریس در دانشگاه دربرمی‌گیرند. اینها مشتمل اند بر «دگماپژوهی‌های گوتینگن» از ۱۹۲۴-۵ که پیشتر به آن اشاره شد، درسگفتارهای مربوط به اخلاق بر پایهٔ الهیات، تفسیر فصول نخست انجیل یوحنا بر پایهٔ متن یونانی آن، درسگفتارهایی به ترتیب دربارهٔ ژان کالون (مصلح برجستهٔ دینی در قرن شانزدهم)، شلایرماخر، و متونی مربوط به اصول اعتقادات کلیساهای اصلاح شده (یکی از شاخه‌های مهم کلیساهای پروتستان و عموماً پیرو تفسیر کالون از کتاب مقدس). این مجموعه همچنین شامل یک مجلد از متون سخنرانی‌های بارت در اواخر دوران تدریس است که باعث درک بسیار بهتر نوشته‌های چاپ شدهٔ او در خصوص «اخلاق مبتنی بر مصالحه» می‌شود. بارت زمانی که بازنشسته شد روی این بحث کار می‌کرد.

تأثیر انتشار این مطالب جدید هرگاه در کنار دیگر آثاری که بارت در طول زندگی خود منتشر کرده خوانده شوند، در چند سطح محسوس است. شاید مهمترین تأثیر آن، تجدیدنظر اساسی در روایت رسمی و جاافتاده از سیر تکوین الهیات بارت بخصوص در سال‌های نخست کار اوست. در این روایت (که خود بارت هم گاه با آن موافق بود)، الهیات او شامل دو چرخش بود: یک بار او از الهیات لیبرالی روی تابید، و یک بار هم از الهیات به اصطلاح «دیالکتیکی» به سوی کار پخته‌تر خود در زمینه اصول اعتقادات رفت. اکنون این تصویر با آنچه از رهگذر انتشار سخنرانی‌های اولیه بارت می‌دانیم، سازگار نیست. از یک سو باید گفت که «دیالکتیک» ویژگی دائمی الهیات بارت بود و نه مرحله‌ای موقت که او در دهه ۱۹۳۰ پشت سر نهاد. از سوی دیگر، علاقه بارت به موضوع دگماها یا به قولی اصول عقاید خیلی زود پا گرفت (ظرف دو سال از زمانی که نخستین تفسیر خود را بر نامه پولس به رومیان نوشت). در نتیجه، پیوستگی در کار بارت پس از رویگردانی‌اش از الهیات لیبرالی پروتستان، اکنون بیش از گذشته آشکار است، هرچه هم او در آثار بعدی‌اش از برخی مواضع پیشین خود عقب‌نشسته یا آنها را تعدیل کرده باشد.

از این گذشته، اکنون کاملاً روشن شده که عامل تکوین اندیشه بارت پیش از کار او روی «دگماپژوهی‌ها» به طور مشخص الهیاتی بوده است، زیرا آنچه به تفکر او شکل داد عبارت بود از مطالعه عمیق کتاب مقدس، بررسی فشرده دیدگاه‌های سنتی الهیات مسیحی و انشعابات مدرن آنها. از همان آغاز تدریس الهیات، بارت از منظر و دریچه الهیات به عالم می‌نگریست. آنچه در ابتدا این چشم‌انداز را فراهم می‌کرد، متون بنیادین مربوط به سنت اصلاحات دینی کلیسا بود: متونی از قبیل اعتقادنامه هایدلبرگ، آثار تسوینگلی، و از همه مهمتر، آثار کالون. اما دیری نپایید که گنجینه‌ای عظیم از اندیشه‌های مربوط به آبای کلیسا، نویسندگان قرون وسطی، دوره اصلاحات دینی و پسااصلاحات، اندیشه او را هدایت می‌کرد، البته همیشه همگام با

متن کتاب مقدس. اگر برخی شرح‌ها دربارهٔ بارت، نظیر اینکه او معادل دینی اکسپرسیونیسم و ایمار یا منتقد مسائل اجتماعی-سیاسی از منظر مسیحی بود، امروزه دیگر طرفدار ندارند به این سبب است که اساس بر خوانشی ناقص از آثار بارت دارند.

از این گذشته، آثاری که اکنون در دسترس ما قرار دارد گویای اهمیت حیاتی دو قلمرو در الهیات بارت است که گاه در شرح الهیات او مغفول مانده‌اند، اما اکنون بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. مورد نخست عبارت است از تفسیر کتاب مقدس با توجه به متن آن در زبان اصلی که به این کار exegesis می‌گویند. در دههٔ ۱۹۲۰ بارت همان اندازه دربارهٔ متون کتاب مقدس تدریس کرد که دربارهٔ اصول عقاید و سیر تاریخی تکوین الهیات مسیحی؛ افزون بر این، «دگماپژوهی‌های کلیسا» شامل تفسیرهای مبسوط متن کتاب مقدس است. امروزه نه فقط علاقه‌ای جدید به فن تفسیر بارت و اصول هرمنوتیکی او ایجاد شده، بلکه همچنین شاهد آگاهی فزاینده‌ای در این باب هستیم که خود شاهکار بارت را (همانند اثر دوران‌ساز کالون یعنی مبانی دیانت مسیحی) باید راهنمایی برای مطالعهٔ متن مقدس و نه جایگزینی نظری یا ارتقاء یافته برای آن دانست. نکتهٔ دوم، علاقهٔ بارت به موضوع اخلاق است که دیری در مطالعات مربوط به بارت مغفول مانده، اما اکنون سرنخی برای درک طرح فکری او در کلیتش است. نوشته‌های بارت در زمینهٔ اخلاق که به دههٔ ۱۹۲۰ و اواخر دههٔ ۱۹۵۰ مربوط بوده و پس از مرگ او منتشر شده‌اند (و تشابه آنها از نظر لحن و محتوا را می‌توان دلیلی افزون‌تر بر پیوستگی در اندیشهٔ بارت دانست) با پرتوافشاندن بر تأملات اخلاقی مبسوط در پایان هر یک از مجلدات دگماپژوهی، نشان داده‌اند که الهیات بارت حول دو دغدغه وحدت می‌یابد: خدا و انسان. بین آنها عهد و میثاقی برقرار است که هر دو در زمینهٔ آن نقش خاص خود را دارند، و رابطه‌ای دوسویه از

فیض (لطف) و شکرگزاری آنها را به هم پیوسته است. اگر در پی جنبه پرننگ انسانی تفکر بارت باشیم، کافی است به نوشته‌های او درباره اخلاق نظر افکنیم. در پایان باید گفت که مهمترین خدمت بارت به الهیات مسیحی و تاریخ کلیسا، آثار او در زمینه اصول عقاید بود و بر همین اساس می‌توان گفت بهترین پژوهش‌ها درباره بارت همواره آنهایی خواهند بود که توجه او را به دگماپژوهی جدی می‌گیرند و در همین چارچوب به مطالعه و بررسی و نقد آثار او می‌پردازند. بهترین مفسران بارت نیز کماکان کسانی خواهند بود که برای خواندن و تأمل درباره آثار او با همان احترام و آمادگی برای غافلگیری که زبینه آثار کلاسیک است وقت می‌گذارند و از این گذشته، خود پژوهشگر حوزه الهیاتند. آنها چه با دیدگاه‌های بارت موافق باشند چه مخالف، با الهیدانی مواجه‌اند که شاگرد «کلام الهی» است، شاگردی پرشور، برانگیزاننده، و گاه رنجاننده که البته هیچ‌گاه خسته‌کننده نیست. خود بارت درباره الهیات و موضوع اصلی و بنیادی آن چنین گفته است:

منبع الهیات همچنین موضوع اصلی آن است. پیوند الهیات به این موضوع همسان پیوند سایر رشته‌های دانشگاهی علوم به موضوع اصلی‌شان است. بدون این موضوع، الهیات ممکن است به گشت و گذاری خام‌دستانه در تاریخ، فلسفه، روان‌شناسی و غیره فروکاسته شود و چنین هم می‌شود... الهیات با اینکه چنین به موضوع اصلی خود پیوسته است، از آزادی کامل برای تفحص و پرداختن به آموزه‌ها برخوردار است... و از کسی خط و دستور نمی‌گیرد؛ حتی آنگاه که به جامعه مؤمنین خدمت می‌کند مسئولیت خود را با استقلال انجام می‌دهد. از آنجا که خدای الهیات، خدایی مستبد نیست، الهیات نمی‌تواند رفتاری مستبدانه داشته باشد. مدرس الهیات نیز همچنان که فقط با موضوع اصلی الهیات در پیوند و ارتباط است، و توسط آن نیز

رهانیده شده است، فقط می‌تواند، و بلکه اشتیاق دارد، شاگردانی داشته باشد که آنها نیز به همین معنا آزادند.^۱

1. K. Barth, 'The Faculty of Theology', in *Fragments Grave and Gay*, p. 23.

